فهرست

[اصول / حجیت خبر واحد 2](#_Toc210998366)

[پیشگفتار 2](#_Toc210998367)

[مقام اول 2](#_Toc210998368)

[نکته اول؛ معنای شخصی 2](#_Toc210998369)

[نکته دوم 2](#_Toc210998370)

[اقسام احوال شخصی 3](#_Toc210998371)

[نکته اول 3](#_Toc210998372)

[نکته دوم 3](#_Toc210998373)

[نکته سوم؛ شخصی به معنای خاص 3](#_Toc210998374)

[نوع اول 4](#_Toc210998375)

[نوع دوم 4](#_Toc210998376)

[نتیجه 5](#_Toc210998377)

[یک نکته 5](#_Toc210998378)

[فتحصل 6](#_Toc210998379)

[مقام دوم 6](#_Toc210998380)

[نظریه اول 6](#_Toc210998381)

[نظریه دوم 6](#_Toc210998382)

[چند نکته 6](#_Toc210998383)

# موضوع: اصول / حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

بحث ما در تنبیه چهارم در باب مشروط بودن حجیت خبر به ظن به وفاق یا عدم ظن به خلاف، یا اطلاق این حجیت بود.

تنظیمات بحث را ملاحظه کردید آن هفت حالت و تقسیم هر یک به شخصی و نوعی و مباحی که راجع به اطمینان گفتیم که بنابر بعضی مبانی آن صورت دو و شش وارد محل نزاع می‌شود و بنابر بعضی مبانی وارد نمی‌شود.

دیروز وارد بحث شدیم گفتیم در دو مقام باید مسئله را بررسی کرد؛

# مقام اول

همان ظن شخصی است، ادله طرفین مسئله را عرض کردیم، آنچه مورد تأکید دیروز بود و الان می‌خواهم به بیانی آن را تکمیل کنم این بود که این احوال شخصیه را باید دقت کنیم یا آن که مرحوم شهید صدر به عنوان احوال ذاتی می‌گوید، ظن شخصی یا ذاتی، یا اطمینان یا قطع و هر یک از این احوال درونی که موصوف به شخصی می‌شود، این شخصی بودن را باید دقت کرد.

## نکته اول؛ معنای شخصی

بخواهیم به بیان دیگر بگوییم این است که شخصی دو معنا دارد، یک معنای عام و یک معنای خاص،

معنای عام این است که این شخص الان واجد این حالت است، این معنای عام شخصی است که به این معنا، علی الاطلاق مقابل نوعی نیست، برای اینکه این شخص که ظان است یا مطمئن است، بالفعل این ویژگی را دارد و واجد این وصف است، ممکن است وصفی باشد که نوع هم این داشته‌اند و او هم دارد و ممکن است نوع آن را ندارد و او دارد.

نوع هم که ندارند، بالفعل ندارند یا شأناً ندارند، همه اینها را می‌گیرد. این معنای عام شخصی است که اهمیت ندارد و اینجا آن مقصود نیست.

اینجا مقصود شخصی است که به نحوی تمایز از نوع پیدا می‌کند. طبیعی است وقتی تقسیم می‌کنیم ظن یا اطمینان را به شخصی یا نوعی، یا به تعبیر مرحوم صدر به ذاتی و موضوعی، مقصودمان این معنای عام نیست، برای اینکه این معنای عام مقابل آن نیست، با آن هم قابل جمع است.

پس معنای دوم خاصی است که مقابل نوعی است.

## نکته دوم

این است که شخصیت این احوال، (بحث‌های روان‌شناختی مهم دارد) شخصیت این احوال به چیست؟ مقصود از شخصی یعنی چیزی که ممکن است در نوع نباشد و او الان واجد این ظن و اطمینان یا هر حالی از احوال دیگر است.

در همه احوال روان‌شناختی این مسئله مطرح است، یعنی هم در این امور درونی معرفتی این مسئله است، هم در امور غیرمعرفتی از عواطف و هیجانات و احساسات این نکته‌ای که عرض می‌کنیم، مطرح است و آن نکته از این سؤال شروع می‌شود

# اقسام احوال شخصی

این شخصیت اینها یعنی چه؟ و چه تنوعی دارد اینجاست که ما باید به این نکته توجه بکنید که آن امر شخصی که در فرد وجود دارد، چه این احوال علمی و چه آن احوال روحی روان‌شناختی، این امر شخصی که او واجد آن هست، بر چند قسم است؛

## نکته اول

این است که این امر شخصی که او دارد، همین الان نوع هم آن را دارد و او کاملاً هماهنگ با نوع است، الان این ظهوری که عرضه می‌شود، نوع از این استظهار برخوردار است و هر کسی در نوع عادی داده شود این استظهار را می‌کند. او هم هماهنگ با نوع این استظهار را انجام داده است. اینجا او منطبق بر همان وضع نوع است.

## نکته دوم

این است که او از نوع فاصله گرفته است، او الان ظن یا استظهاری دارد که نوع این استظهار را ندارد، یا بر عکس. نوع استظهار دارد یا این ظن را پیدا می‌کند و او پیدا نمی‌کند.

این دو حالتی است که شخص از نوع جدا شده است، یا او دارد و نوع ندارد یا برعکس، نوع دارد و او ندارد. از قطع بگیرید، قطع قطاع، جدا کرده است او را از نوع، نوع این مقدمات را که متوجه می‌شود قطع پیدا نمی‌کند ولی او قطع پیدا می‌کند. أو بالعکس. نوع قطع پیدا می‌کند ولی او به خاطر یک وسواس‌ها و دقت‌هایی به این سادگی به قطع نمی‌رسد.

این شخصی که فرد از نوع جدا شده است، در امور شناختی یا در امور روحی و احوال نفسی به این شکل که او محدودتر از نوع است یا موسع‌تر است نسبت به نوع، این حال دیگری است که وجود دارد.

پس شخصی که ما می‌گوییم، یک وقتی است که امر شخصی است مطابق با نوع است و یک وقتی مخالف آن جریان نوع است. مخالف است یک وقت محدودتر است و یک وقتی موسع‌تر است.

## نکته سوم؛ شخصی به معنای خاص

در این دومی که محل کلام است که شخص از نوع جدا شده است، اینجا است که قطع قطاع یا اطمینان کثیر الاطمینان یا ظن کثیر الظن، یا برعکس آن مطرح می‌شود که او از نوع فاصله گرفته است.

(نکته‌ای که اینجا می‌خواهیم تأکید کنیم، این است که) این جدایی دو قسم است، همین قسم اخیر هم دو نوع است.

### نوع اول

این جدایی منِ شخصی از عرف عام و نوع، دو صورت دارد؛ یک جدایی است که برمی‌گردد به کمی و زیادی اطلاعات و معلومات، به استعداد بالا یا کند برمی‌گردد، بیشتر جنبه شناختی این‌جوری دارد، این آدم نابغه پراستعدادی است که با علائم معدودی یا با علائم خفی درک می‌کند و می‌فهمد، چون ظرفیت استعدادی و ظرفیت اطلاعاتی که دارد بالاست، از آیه یک ظهوری به دست می‌آورد که الان در نوع بروید، کسی این را نمی‌فهمد.

این یک نوع است که شخص از نوع و عرف عام جدا شده است به خاطر استعداد بالا یا احیاناً استعداد پایین، یا به خاطر کثرت اطلاعاتی که دارد که روی این مسئله مؤثر است و یا روی قلت اطلاعات. این موجب شده است امری که در عرف ظهورش را نمی‌بیند، او ظاهر را ببیند.

### نوع دوم

این است که جدایی او از نوع، به خاطر سعه معلومات و ضیق دایره معلومات یا حدت ذهن و ذکاوت یا کندی نیست به خاطر یک اختلالانی است که دارد و همان اختلالات روان‌شناختی است که در روانشناسی روی آن کار شده است. یک نوعی اختلال روانشناسی دارد که زودتر قطع پیدا می‌کند یا دیرتر قطع پیدا می‌کند. زودتر ظن و اطمینان پیدا می‌کند یا دیرتر پیدا می‌کند.

ما می‌گوییم آن قسم اول اصلاً شخصی به معنای خاص که می‌گوییم نیست! می‌گوییم آن نوعی شأنی است، هر جایی که او یک چیزهایی دستش هست اگر به شکلی است که اگر به عرف عام بدهیم، می‌گوید این درست است. من اگر به اندازه علامه طباطبایی چند مطلب عمیق در دست داشتم، من هم می‌فهمیدم، ولو اینکه بالفعل نمی‌تواند. ولی فرض بگیرد این اطلاعات و معلومات را واجد بود.

سخن ما این است که شخصی که اینجا می‌گوییم شخصی به معنای عام آن جوری نیست، شخصی مقابل نوعی است، بعد می‌گوییم این شخصی شدن این احوال شناختی یا احوال روحی و روان‌شناختی، این ناشی از دو عامل است و این دو عامل باهم خیلی فرق می‌کند.

یک شخصی است که ناشی از حدت و ذکاوت یا کثرت اطلاعات فرد است. یا یک شخصی است که ناشی از اختلال دستگاه روحی و روان‌شناختی اوست. چه دستگاه فاهمه او یا دستگاه‌های روان‌شناختی و روحی او، یک انحرافی از آن تعادل روحی دارد.

می‌گویم همین مسائل که در دسترس است، منتهی یکی ذهن قوی دارد اینها را سریع دریافت می‌کند، استظهار می‌کند و یکی آن ذهن قوی را ندارد، یا آمادگی الان دارد، یکی ندارد. این دو قسم را می‌گویم جداست.

آن قسم اول را نمی‌گوییم شخصی مقابل نوعی، می‌گوییم آن شخصی نوعی است، منتهی نوعی شأنی است که دیروز هم اشاره می‌شد.

اگر می‌گوییم مشروط به افاده ظن شخصی است، یا مشروط به‌ عدم ظن به خلاف است، شخصی است، مقصودمان این نیست، این را ما نوعی میدانیم.

پس مقصود ما از ظن شخصی در اینجا دقیقاً مورد آخر است، لااقل ما می‌گوییم اینها تفکیک بشود.

اگر این تفکیک دقیق را توجه بکنیم، آن وقت آن بحث دیروز به نظرم روشن است و آن این است که ما همراه با مرحوم آخوند و نائینی همان نظر را بدهیم، مقام احتجاج و غیر احتجاج را جدا نکنیم.

در قواعد حجیت و در جعل‌هایی که انجام می‌شود، وقتی گفته می‌شود این طریق است، ظن است، اطمینان است همان نوعی را می‌گیرد. منتهی نوعی به معنای الاعم، نوعی بالفعل یا نوعی شأنی، شخصی به معنای خاص را از این دایره باید بیرون بگذاریم و واقعاً هم از این دایره بیرون است یعنی شبه بدیهی باشد که وقتی او ظن را قرار می‌دهد، می‌خواهد بگوید ظنون خاص به معنا اخیر را برای تو ملاک قرار می‌دهم، این را باید بگوید، کسی برای آن وقعی نمی‌گذارد، ارزشی ندارد. منعی ندارد که یک جایی همان را موضوع یک حکمی قرار بدهد. ولی علی الاصول آن خارج از دایره توجه جاعل و مقنن و قانون‌گذار است، او کار ندارد.

ظهوراتی که در عرف و سیره عقلا است و به آن اعتماد می‌کنند، ظهور عرفی در سیره، محدد به غیرشخصی به معنای خاص است و اصلاً از آن انصراف دارد و سیره هم بر آن انعقاد ندارد. اما آن نوعی شأنی را می‌گیرد، یعنی چیزی که شأنیت دارد را می‌گیرد. ولو اینکه الان اینها متوجه نباشند.

یک مقدار مهمی هم از استظهارات فقها به این نکته نوعی و شأنی برمی‌گردد، یعنی آن فقیهی که می‌گوید این ظاهر است، همین الان می‌فهمد که دیگران نمی‌فهمند ولی می‌گوید این ظاهر است، برای اینکه می‌گوید این‌هایی که من الان می‌فهمم اگر شما هم دقت کنید، شما هم همین را می‌گویید.

# نتیجه

بنابر این آنچه الان می‌توان نتیجه گرفت این است که شخصی را اگر به معنای دقیق نهایی که قسم اخیری بود که الان عرض کردیم بگیریم، این از دایره بیرون است و واقعاً نه حجیت مشروط به ظن شخصی به وفاق است و نه ظن شخصی به خلاف است.

غیر از آن هم انواع دیگر شخصی مرز مایزی با نوع ندارد و می‌تواند نوعی باشد، علی الاصول این است. حالا نفی نمی‌کنم که یک چیزهایی غیر از آن‌ها ممکن است باشد. این تفکیک اهمیت داشته که عرض کردیم.

# یک نکته

عرض کردیم بحث اطلاق حجیت یا اشتراط آن به ظن به وفاق یا ظن به خلاف در همه حجج مطرح است که آقایان این را در ظهورات مطرح کرده‌اند و در سایر حجج به آن نپرداخته‌اند، ما در خبر هم به آن پرداختیم.

منتهی این نکته‌ای که الان گفتیم شامل همه حجج می‌شود، در مباحث بعدی ممکن است ظهورات با خبر واحد یا قول لغوی فرق بکند ولی در این نکته‌ای که الان گفتیم در همه حجج است.

# فتحصل

اینکه اشتراط به حجیت ظاهر مطلقاً از جمله حجیت خبر واحد، اشتراط به ظن به وفاق و عدم ظن به خلاف ندارد، وقتی که این ظن شخصی به معنای خاص باشد اما شخصی به آن معنای دیگر، به نوعی شأنی برمی‌گردد، آن را نگفتیم و آن را محلق به نوعی می‌کنیم که بحث خواهیم کرد.

# مقام دوم

همین بحث در نوعی است که این اهمیت بالایی دارد و بزنگاه اصلی است در کلمات تا حدی تفکیک شده است و در جاهایی باید تفصیل بکند، در کلمات آقایان خوب تفکیک نشده است.

مقام دوم همان بحث نوعی است و همان سه نظریه اینجا مطرح است؛ که این اهمیت هم دارد؛

## نظریه اول

اینکه حجیت خبر واحد مشروط به ظن به وفاق است که بنابر این فقط صورت سوم داخل در حجیت می‌شود، یک و دو هم طبیعی است که هست.

## نظریه دوم

این است که بگوییم مشروط به‌ عدم ظن به خلاف است، ظن نوعی به خلاف نباشد، آن وقت صورت سه و چهار حجیت پیدا می‌کند فقط صورت پنج از حجیت خارج می‌شود.

نظریه سوم‌ عدم اشتراط است نه ظن به وفاق و نه‌ عدم ظن به خلاف، اشتراط نیست، بنابر این صورت سه، چهار پنج، همه داخل در دایره حجیت می‌شود فقط شش و هفت از دایره حجیت بیرون است.

شش و هفت این است که اطمینان به خلاف دارد یا اینکه قطع به خلاف دارد، منتهی در صورت شش اگر کسی اطمینان را حجت نمی‌دانست، آن وقت وارد حجیت می‌شود منتهی جای تأمل دارد که بعد خواهیم گفت.

# چند نکته

۱- این که می‌گوییم خبر آمده است ولی من ظن به وفاق ندارم یا ظن به خلاف دارم، باید به این توجه داشت که بالفعل این خبر ظنی نیست، این شأنا خبر ظنی است، چون علی الاصول خبر تولید ظنی می‌کند این را اماره حساب کردیم، اما الان ظن به خلاف آن هست

۲- تأکید ما اینجا بر روی نوعی است، یعنی می‌گوییم ظن به خلاف دارد، یعنی ظن او به خلاف مفاد خبر، مستند به علائم و نشانه‌هایی است که عرضه بکنیم نوع هم در تردید قرار می‌گیرد.

منتهی گاهی این‌طور است که آن که من به آن دسترسی دارم، در دسترس همه است، فعلی می‌شود ظن نوعی به خلاف، یا شک و عدم ظن به وفاق.

گاهی هم هست که شأنی است و او دسترسی دارد و نوع به این توجه ندارد ولی اگر توجه بکند، آن هم به تردید می‌افتد یا ظن به خلاف پیدا می‌کند.

اینجا باید توجه به این بکنیم که این احتمالات معقول است، طبیعی است، ممکن است کسی بگوید این‌جور نیست که مثل قبلی بگوییم اشتراط به حجیت به ظن شخصی به معنای خاص، این خیلی متعارف نیست و سیره از آن منصرف است و ادله از آن منصرف است. این واقعاً این‌طور نیست یعنی معقول هر یک از این سه احتمال

هم می‌شود گفت این حجیت مشروط به ظن به وفاق است یعنی ظن نوعی، من این را طریق قرار دادم وقتی که تولید یک ظن متعارف آن عرفی بکند. این واقعاً معقول است هم معقول است که بگوید من این را حجت قرار دادم، ولی نباید یک ظن نوعی مقابل آن باشد این معقول است

البته این هم معقول است (احتمال سوم) که بگوید این را حجت قرار دادم برای اینکه علی الاصول خبر واحد ظن‌آور هست. موارد را کار ندارد، اینجا و آنجا به دلایل خاصی، ظن نوعی مقابل آن هست، می‌گوید من کل را دیده‌ام. لذا همه معقول است.

منتهی در آن طرف، آن ظن شخصی را بخواهیم بگوییم شخصی به معنای خاص مورد توجه قرار گرفته است باید با یک تأملات و تمهلاتی بگوییم معقول است، اینجا به عکس است، می‌خواهیم بگوییم اطلاق دارد، حتی آنجا که ظن به خلاف باشد، یا اطمینان غیر معتبری بر خلاف باشد.

این ابتدا به ذهن می‌آید که به چه معناست؟

پاسخ این است که این هم معقول است چون خبر ثقه علی الاصول اطمینان یا ظن می‌آورد منتهی در مواردی مواجه با دست‌اندازی می‌شود، شارع به یک چوب همه را رانده است. این طرف را نادر می‌دیده است یا مسئله‌ای می‌دیده است و می‌گفته است قانون کلی می‌گذارم که خبر حجت است. ولو یک جایی تولید ظن نکند، یا حتی در جایی ظن به خلاف باشد. هر سه احتمال معقول است.